بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 20 آبان 1393.

بحث در مورد حجب اخوه بود که آیا حمل هم حاجب هست یا حاجب نیست. یک نکته ای در تکمیل عرض دیروزم عرض کنم. دیروز عرض کردم که در بعضی از کتاب ها به مفاتیح نسبت داده شده است که صاحب مفاتیح قائل به عدم اشتراط امتثال حجب است. فکر می کنم این نسبت دادنی هک در حاشیه بعضی از کتاب ها دیدم از نفهمیدن یک عبارت مفتاح الکرامه است. مفتاح الکرامه عبارتی دارد این عبارت را متوجه نشده اند اینجوری. در مفتاح الکرامه عبارتش این است.

**و قيل كما في المفاتيح و ظاهر الدروس و غيرها بعدم الاشتراط**

این ها تصور کرده اند که مراد این هست که در مفاتیح و ظاهر دروس، قائل به عدم اشتراط شده است. نه در مفاتیح و ظاهر دروس این که بعضی ها به عدم اشتراط قائل شده اند، این را گفته است. این که قیل یعنی وجود قول به عدم اشتراط از عبارت مفاتیح و ظاهر دروس استفاده می شود که عرض کردم علتش مفاتیح گفته بود و الاشهر عدم الحجب فیهما. کأنه در مقابلش قول دیگری وجود دارد که قائل به عدم حجب نیست. همچنین ظاهر دروس هم چون گفته است علی قولٍ. کأنه علی قولٍ در جایی گفته می شود که یک قول دیگر هم آن طرف باشد. این یک قول هست و آن هم یک قول دیگر و ظاهر دروس این هست که قائلی وجود دارد به عدم اشتراط. ادامه هم اگر کسی دقت می کرد مشخص بود می گوید

**و قد اعترف في المسالك بعدم العثور على هذا القائل**

در مفاتیح ظاهری دروس می گوید که قائلی وجود دارد که در مسالک اشاره کرده است که یک همچین قاعده ای را پیدا نکرده است. در یک عبارتی در ادامه صاحب مفتاح الکرامه می گوید که

**(قلت) لعله من اقتصر في الشروط على ما عداه و هم جماعة**

شاید قائل، کسانی هستند که این را جزو شرایط ذکر نکرده است. دیروز هم این را اشاره کردم که این ها را نمی توان جزو قائل ذکر کرد و اینها می توانند به خاطر اینکه اصلا از اخوه صدق نمی کند. خب این یک نکته جزئی.

خب بحث ما این بود که عمده بحث روایت هست. در مورد این روایت یک بحث سندی هست یک بحث متنی. در مورد سند عرض کردیم سه تا سند دارد سند اولش مرسل هست. و غیر از ارسال مشکل دیگری ندارد. علی بن حسن بن فضال فطحی ثقه است. و طریقی برای علی بن حسن بن فضال هم مشکلی در آن نیست بنا بر تحقیق. اگر هم مشکلی باشد بنابر تحقیق در طرق کتب به خصوص در کتب مشهوره نیازی به بررسی سندی نیست. اما طریق دوم و

**و رواه محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن ثنان عن علاء بن فضیل عن ابی عبدالله علیه السلام**

این هم بحث طریق به محمد بن احمد بن یحیی در آن مطرح هست که ما نیازی به بررسی سندی اش نمی بینیم ولی طبق مبنای آقایانی که ؟؟؟ خواستیم روی طرقش یک بررسی سندی داشته باشیم. عرض کردم در مشیخه تهذیب چهار طریق و در فهرست شیخ طوسی سه طریق ذکر کرده است که یک طریقشان تقریبا مشترک هستند. اما طرق مشیخه تهذیب، طریق اولش را در جلسه قبل عرض کردیم که در آن ابی جعفر محمد بن حسین بن سفیان هست که به هر حال توثیق کردنش خالی از صعوبت نیست. طریق دومش و اخبرنا ابی الحسین بن ابی جید عن محمد بن حسن بن الولید عن محمد بن یحیی و احمد بن ادریس جمیعا عن محمد بن احمد بن یحیی. خب غیر از اول سند بقیه طریق در وثاقت رواتشان شکی نیست اما باو الحسین بن ابی جید که در اول سند واقع شده است این جزو مشایخ پر تکرار شیخ طوسی هست که خیلی از او روایت می کند و واسطه عمده بین شیخ طوسی و محمد بن حسن بن ولید تک واسطه ای ابن ابی جید هست. و خب ظاهرا همین مقدار برای وثاقتش کفایت می کند. اکثار روایت شیخ طوسی و نجاشی. این ها مشایخ نجاشی هم هست. علی بن احمد بن محمد بن طاهر یک همچین اسمی. ابن طاهر قمّی همین است که در طرق فراوان فهرست شیخ و رجال نجاشی واسطه بین شیخ طوسی و نجاشی، و ابن ولید قمّی قرار گرفته است. خب این هم اما سوم

طریق سوم و اخبرنی به ایضا الحسین بن عبیدالله عن احمد بن محمد بن یحیی عن ابیه محمد بن یحیی عن محمد بن احمد بن یحیی. حسین بن عبید الله غضایری که بحثش گذشت احمد بن محمد بن یحیی، احمد بن محمد بن یحیی عطار هست. خب این هم از کسانی هست که مشایخ عمده طایفه مثل حسین بن عبید الله، احمد بن عبدون، شیخ صدوق و شیخ مفید مکرر از او روایت کرده اند و این ها عرض کردم امثال احمد بن محمد بن یحیی فقط یک اکثار ساده هم نیست. شما اگر مثلا مشایخ شیخ صدوق را لیست کنید جزو مشایخ اصلی اش یکی اش همین احمد بن محمد بن یحیی عطار هست که پیداست احتمالی حدیثی اش به اینها بوده است. اینها در وثاقتشان هیچ تردیدی نداریم. این هم طریق سوم.

اما طریق چهارم طریقی هست که دیگر در وثاقتش هیچ شکی نیست.

و اخبرنی به الشیخ ابو عبدالله، شیخ مفید است. و الحسین بن عبید الله غضائری و احمد بن عبدون، حالا عُبدون که تلفظ می کنم طبق ضبط علامه حلی است و نمی دانم که درست هست یا نیست احتمال می دهم که عَبدون باشد.

سوال: ... در خلاصه یا کتاب دیگری؟

پاسخ: در خلاصه هست، میزان هست، اینها عُبدون ضبط کرده است. ولی نمی دانم آیا درست است یا درست نیست احتمال می دهم که عَبدون باشد. عَبدون در بعضی از کتب ضبط، نه در مورد این شخص رقمی در مورد عَبدون مطرح نیست.

**عن أبي محمد الحسن بن حمزة العلوي و أبي جعفر محمد بن الحسين البزوفري جميعا عن أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى.**

خب ابی جعفر محمد بن حسین بزوفری همان ابی جعفر محمد بن حسین بن سفیانی هست که در طریق اول وجود دارد همان بحث در موردش هست. ولی خب عطف شده است ابی جعفر محمد بن حسین بزوفری به ابی محمد الحسن بن حمزه حلبی. این ابو محمد دو نفر به نام حسن بن حمزه در این طبقه هستند. یکی حسن بن حمزه مرعشی، یعرف بالمرعشی که رجال نجاشی ترجمه اش کرده و از اجلا طایفه و بزرگان خیلی فقیه مهم طائفه بوده است و جزو مشایخ شیخ مفید و از بزرگترین فقهای آن دوره بوده است که ظاهرا مراد از ابی محمد الحسن بن حمزه علوی علی وجه الاطلاق که می گویند مراد او هست. یک حسن بن حمزه بن یحیی اگر اشتباه نکنم آن هم هست که ابن ابی طاهر، ابن ابی طاهر بزنید در نرم افزار که من اشتباه نکرده باشم. اشتباه کردم اصلا حسن بن حمزه نیست اصلا.

سوال: یعنی اسمش حسن بن حمزه نیست؟

پاسخ: حسن بن حمزه نیست. ابی محمد علوی هست ولی ابی محمد الحسن العلوی هست ولی اسم پدرش حمزه نیست و آن را اشتباه کردم یک جایی شیخ مفید تعبیری دارد ابی محمد الحسن العلوی، حاج آقا می گویند که اطلاقش انصراف دارد به حسن بن حمزه من این را قاطی کردم. نه این ابی محمد الحسن بن حمزه علوی یک نفر هست و در وثاقتش هم بحثی نیست واز اجلاء ثقات هست آن هیچی.

پس این طریق چهارم صحیح است بدون تردید. اما در فهرست شیخ.

**اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته عده من اصحابنا عن ابی المفضل عن ابن بتّه القمی عن محمد بن احمد بن یحیی.**

الی المفضل و ابن بته تضعیف شده هستند. کسی اکثار روایات عده و اینها را توثیق بداند یا نداند و اینها آن بحث های دیگر است. طبق مبنای متعارف ابی المفضل و ابن بتّه را توثیق نمی کنند. یعنی تضعیف می کنند. خب این طریق اول این هست.

طریق دوم

اخبرنا بها ایضا

طریق دوم هم طریق تکراری هست که عرض کردم که

**أخبرنا بها أيضا، الحسين بن عبيد الله و ابن أبي جيد جميعا عن أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن محمد بن أحمد بن يحيى،**

خب تکراری هست که در این یک ابن ابی جید هم اضافه شده است که خب آن هم بحث هایش گذشت. طریق سوم هم طریقی هست که در وثاقتش دیگر تردیدی نیست.

**و اخبرنا بها جماعه**

در این جماعت شیخ مفید هم هست.

برنا بها جماعة عن أبي جعفر ابن بابويه عن أبيه،

ابی جعفر بن بابویه شیخ صدوق است. پدرش محمد بن حسن هم ابن ولید است.

**ابويه عن أبيه، و محمد بن الحسن عن أحمد بن إدريس، و محمد بن يحیی عنهم**

و علاوه بر اینکه مطلبی که شش هفت تا طریق داشته باشد خود همین اگر این طریق ها، طریق هایی باشد که اعتبار، حالا ما که می گوییم این طریق ها تشریفاتی و تبرکی هست و نیازی به اینها نیست. اگر بنا باشد که این طریق ها تشریفاتی نباشد و اعتبار سند وابسته به اینها باشد تکرر این طریق خودش کافی هست برای اثبات اعتبار.

پس بنابراین در طریق اعتبار طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد بن یحیی تردیدی نیست. خب اما حالا متن روایت. عمده بحثی که در این روایت هست محمد بن ثنان هست. محمد بن ثنان یک بحث طویل الذیلی در کتب رجالی در موردش هست چکیده مطلب در مورد محمد بن ثنان این هست که محمد بن ثنان یک تضعیفات صریحی در کتب رجال در موردش شده است. حالا آیا مثلا نجاشی هم خودش او را تضعیف می کند یا نمی کند در شرح حال نجاشی تضعیفاتی وارد شده است یک مقداری عبارت نجاشی ابهام آمیز است که خود ایشان تضعیف می کند یا تضعیف را از دیگران نقل کرده است و خود ایشان یک هذا يدلّ على اضطراب كان و زوال، یک زیلی دارد ممکن است نجاشی خودش قبول نداشته باشد تضعیفات را. به هر حال یک همچین ابهاماتی در تضعیفات محمد بن ثنان هست. علی ای تقدیر به هر حال عده ای از حالا خود نجاشی تضعیف کرده باشد یا نکرده باشد کسانی مثل ابن عقده و دیگران محمد بن ثنان را تضعیف کرده اند. شیخ مفید در رساله عددیه تعبیر می کند لا تختلف الطائفه و این صحبت ها. ولی روال این مطلب مشیی که طایفه با محمد بن ثنان داشتند نشانگر این هست که او را می پذیرفتند افراد بسیاری از بزرگان به خصوص احمد بن محمد بن عیسی از او روایت می کند. احمد بن محمد بن عیسی شخص مهمی بوده است که همین جوری از هر کسی روایت نمی کرده است. البته بعضی ها می گویند که احمد بن محمد بن عیسی، برقی را به خاطر روایت از ضعفاء از قوم بیران کرده است و پس بنابراین خودش نمی تواند از ضعفا نقل کند که این مطلب درست نیست. علت اخراج احمد بن محمد بن عیسی برقی را از قوم، روایت برقی از ضعفا نیست یک عبارتی هست که آن عبارت درست فهمیده نشده است که حالا بماند نیازی نیست آن را توضیح دهم الآن. ولی عمده اش این هست که خود احمد بن محمد بن عیسی از بزرگانی هست که نسبت به امر حدیث خیلی حساس و دقیق بوده است و اینجور نبوده است که از هر کسی به خصوص نسبت به غلو خیلی حساس بوده است و محمد بن ثنان را متهم به غلو کرده اند و اتهام غلو و امثال اینها در موردش مطرح شده است و احمد بن محمد بن عیسی افراد را به خاطر غلو از قوم اخراج می کرده است و حالا برقی را اخراج نکرده باشد افراد دیگر را به خاطر روایت از ضعفا نبوده است به خاطر ظاهرا غلو است. یک زمانی بوده است که اینها افرادی را که متهم به غلو بودند از قوم اخراج می کردند و اینها. و یک عبارتی شیخ صدوق در مقدمه کمال الدین دارد. عبارت جالبی هست. ایشان می گوید که یک آقایی آمد پیش من این آقا را اسم می برد. ابو عبدالله فلان شخص. یک شخصی را اسم می برد و بعد شروع می کند از این آقا تعریف کردن. من مدتها بود در انتظار شناخت ؟؟؟ از این جور تعبیرات. بعد یکی یکی تعریف می کند از خانواده اش. عمویش که بود پدرش که بود و امثال اینها. یکی از خانواده ابی طالب عبدالله بن سلط قمّی است. در مقام تعریف از عبدالله بن سلط قمّی فقط همین عبارت را دارد. و کان احمد بن محمد بن عیسی فی فضله و جلاله یروی عنه. همین مقدار. ببینید چقدر آدم مهمی بوده است که احمد بن محمد بن عیسی از او روایت می کند. این عبدالله بن سلط. شما عبدالله بن سلط را مراجعه کنید. عبدالله بن سلط کسی هست که احمد بن محمد بن عیسی چیزی حدود سی چهل تا روایت شاید مجموعا از او روایت دارد. در حالی که از محمد بن ثنان شاید ده برابر او روایت دارد. سی صد چهاردصد تا روایت در مجموعه کتب شما می بینید یعنی بسیار روایت ها یکی و دو تا نیست روایت های احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ثنان جزو مشایخ اصلی احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن ثنان است. پیداست که او را ثقه می دانسته است و توثیق احمد بن محمد بن عیسی نسبت به او بسیار مهم تر از تضعیفات ائمه رجال است. ما اصلا کلا تضعیفات را به خصوص تضعیفاتی که پای غلو در آن می آید معتبر نمی دانیم به دلیل اینکه غلو یک مسئله استنباطی است اجتهادی است. غلو یعنی در حد ائمه به چیزهایی قائل باشند به مقامات و منازلی قائل باشند که بالاتر از آن حد لازم هست. حالا حد لازم چیست؟ خود حل لازم وقتی استنباطی و اجتهادی است غلو و تقصیر هم اجتهادی و استنباطی است. حاج آقا زیاد مثال می زدند می فرمودند در بحث های سیاسی تند رو و کندرو گاهی اوقات یکی می گوید آن که تند رو است به آن که کند رو هست این ها اصطلاحات چیزی نیستند که اصطلاحاتی نیستند که مفهومش کاملا معدد باشد. کسی که تند رو هست به آن که کندرو هست می گوید من تند رو نیستم و تو تندرو هستی و امثال اینها. این تعبیرات تعبیراتی هست که استنباطی هست و حدسی است و شهادت در امور حدسی اعتبار ندارد. وقتی شهادت اعتبار نداشت توثیق صریح احمد بن محمد بن عیسی که از نحوه عملش نسبت به محمد بن ثنان استفاده می شود آن توثیق مقدم است بر امثال این تضعیفات و اگر البته بپذیریم که قابل به پذیرش هم نیست. این اجمال بحث محمد بن ثنان.

سوال: ابن سلط در مورد محمد بن ثنان هست ...

پاسخ: این هم هست. یک محور هم کافی هست و ا ینها را به اصطلاح دعایی که این دعاها صرفا فقد... اشاره به عهدشان وفا کردند کسی که کذاب باشد نمی شود گفت که این به عهدش وفا کرده است. حالا وارد ریزه کاری های بحث نمی خواهم بشوم. کلیات بحث را اجمالش در مورد بحث محمد بن ثنان این هست که در بعضی از کتاب های فقهی در ضمن همین مطلب مفتاح الکرامه ای مطلب هم اشاره می کند که محمد بن ثنان ثقه هست و در مکتب مرحوم وحید بهبهانی در رجال، امثال محمد بن ثنان را به وثاقتش معتقد است و امثال صاحب مفتاح الکرامه هم جزو پیروان آ« مکتب هستند. خب این بحث سندی اش. عمده اش بحث متنی این روایت هست. مرحوم محقق اردبیلی، در مورد این روایت فرموده است که این روایت مشوش است. و به دلیل مشوش بودنش قابلیت استناد ندارد. اما من عبارت را یک مقداری کامل می خوانم و در موردش صحبت کنیم ببینیم که ایشان می گوید روایت مشوش است از کجا می گوید و معنا کردن روایت.

ابی عبدالله علیه السلام قال ان الطفل

**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الطِّفْلَ وَ الْوَلِيدَ لَا يَحْجُبُ وَ لَا يَرِثُ إِلَّا مَا آذَنَ بِالصُّرَاخِ وَ لَا شَيْ‌ءٌ أَكَنَّهُ الْبَطْنُ وَ إِنْ تَحَرَّكَ إِلَّا مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ**

در مورد این روایت چند تا اشکال مطرح شده است. حالا من ابتدا روایت را بخوانم می گوید طفل و ولید حاجب نیست و ارث نمی برد مگر آذن بالصراخ. اعلام وجود کند به وسیله فریاد بلندی که می کشد. و لا شیء اکنّه البطن و ان تحرک الا ما اختلف علیه اللیل و النهار. چیزی که اکنه البطن، در بعضی کتاب ها دیدم اکنّه را خیال کرده اند که از وادی کن است گفته اند غایت شیء ؟؟؟ اکنَّ یکنُّ به معنای سرپرست. و لا شیء اکنّه البطن و ان تحرک الا ما اختلف علیه الیل و النهار. حالا اینکه الا ما اختلف علیه الیل و النهار یعنی چه بعد در موردش صحبت می کنیم.

اینجا بعضی ها تعبیر کرده اند که این صریح هست در مذهب مشووش. ولی مرحوم علامه مجلسی می گوید که ظاهرش خلاف مذهب مشووش است که بعد در مورد کلام مرحوم مجلسی هم عبارتش را می خوانم. اما تشویشی که در این خبر مطرح هست یکی اینکه این عطف ولید به طفل، برای چه عطف شده است. ولید چیست و طفل چیست و امثال اینها. خب یک جورش این هست که ما بگوییم اصل تفصیل و برای اینکه بخواهد بگوید در طفل گاهی اوقات به اصطلاح سنین کوچک را شامل نمی شود و معانی دیگر دارد. اینجا برای اینکه روشن کند که آن طفل مراد همان ولید و مولودی هست که تازه به دنیا آمده است و امثال اینها این ولید را عطف به او کرده است. بعضی ها گفته اند که این طفل را برای حل این مثلا تشویش عبارت گفته اند طفل در نسخه از فقیه طفیل است. بعد طفیل را مرحوم مجلسی در ملاذ دارد. طفیل را گفته اند مراد کسی است که بدون دعوت وارد خانه شخص می شود و امثال اینها. می خواهد بگوید کسانی که بدون دعوت می آیند اینها خلاصه ولو نفقه آن را پدر می پردازد ولی مجرد پرداخت نفقه برای کسی که طفیلی هست و امثال اینها باعث نمی شود که حاجب باشد و ارث ببرد.

سوال: فرزند خوانده

پاسخ: یعنی یک نوع مثلا فرزند خوانده.

البته من یادم نیست در لغت طفیل به معنای دعی آمده است یا نیامده است حالا طفیل به یک الآن نشد مراجعه کنم، یک معنایی در مورد طفیل هست که یک کسی که طفیلی است که ما می گوییم کسی که بی دعوت وارد مهمانی می شود و خودش را می اندازد و خب آن بحث طفیلی ها و اینها هستند. آنها اصلا توهم اینکه مجرد اینکه شخصی طفیلی وجود داشته باشد اینکه بخواهد وارث باشد یا حاجب باشد و امثال اینها خب پیدا است که این ادعا... . ولی ایشان یک جنبه استمراری برایش فرض کرده است. یک کسی که خودش را دیگر خراب شده دائم خودش را به منزله فرزند شخص هست و امثال اینها. بعد ولید را هم به معنای عبد معنا کرده اند. ولی من تصور می کنم اینها هم طفیل اینها احتمال عرفی که طفیل و مملوک بخواهند وارث باشند هیچ فتوایی در این مطلب وجود ندارد. این عبارت ها معمولا در جایی هست که یک فتوایی در عامه موجود باشد یک موضوعی مطرح باشد امثال اینها. این روایت ها معمولا ناظر به رد فتاوای که از عامه هست و امثال اینها هیچ مطرح نیست که طفیل بخواهد ارث ببرد یا طفیل بخواهد حاجب باشد حالا به هر معنایی آن را م عنا کنیم یا مملوک بخواهد بماهو مملوک وارث باشد.

سوال: در مورد مملوک نیست ها در مورد طفیل .. جاهلیت بوده است دیگر.

پاسخ: وارث نبوده است.

سوال: چرا دیگه...

پاسخ: نه ارث نمی بردند. ارث و اینها مطرح نیست در این یک بحث است.

سوال: طفیل به معنای دعی

پاسخ: نه طفیل به معنای دعی نیست. طفیل به معنای کسی است که آن من در لغت دیدم کسی هست که خودش را به زور در خانه طرف جا کرده است. می گوید حتی ... فرزند خوانده نمی شود. کسی که خودش را اینجا آمده است و بیرون هم نمی رود. مجرد اینکه کسی بیرون آمده است و نمی رود که فرزند خوانده نمی شود. بحث فرزند خواندگی یک بحث است و بحث اینکه زورکی شخصی هزینه خودش را تحمیل کرده است مرحوم آقای سید حسن اصفهانی گفته اند که بعضی افراد بودند که ایشان به آنها... می گفتند. اینها افرادی بودند که مزاحمت ایجاد می کردند. مرحوم سید حسن مجبور بوده است به اینها پولی بدهد و ایشان می گفته ؟؟؟ این مجرد اینکه شخصی زورکی بیاید که ... نمی شود. طفیل... فوقش این هست که هزینه اش به عهده او باشد. همچین چیزی اصلا مطرح نیست. آن که علاوه بر اینها به نظر می رسد که طفل و ولید باید یک موضوع باشند و فعلشان که می بینید لا یحجب و لا یرث به صورت مفرد آورده است. و علاوه بر اینکه در نسخه تهذیب طفل دارد و طفیل فقط نسخه ای از نسخ فقیه است و خود فقیه هم نسخ مختلف دارد بعضی جاها طفل دارد و بعضی جاها طفیل دارد. این است که به نظر می رسد که این راه حل ها، راه حل های مشکل روایت مشکلی نیست راه حل صحیحش این است که طفل و ولید ... هستند و یک چیز را می خواهند بیان کنند و هیچ مانعی هم ندارد که اینها را عطف به حمل بشود. این یک نکته.

نکته دوم الا ما آذن بالصراخ است. می گوید در این روایت شرط ارث بری را صراخ دانسته است. یعنی باید صدای بلند از بچه شنیده بشود تا ارثی ببرد در حالی که از روایات دیگر استفاده می شود که لازم نیست صدای بلند د اشته باشد. همینکه دلیلی بر حیات فرزند در هنگام حیات فرزند وجود داشته باشد کفایت می کند برای اینکه ارث به او داده شود. خب این را صاحب نجعه، مرحوم .... در شرح لمعه این اشکال مطرح می کند.

خب در کلمات فقها این را اینجوری پاسخ داده اند که ما آذن بالصّراخ از باب مثال هست مثلا. لحن تعبیراتی که در کلمات فقها هست این است که این از باب مثال هست و بنابراین مشکلی نیست. این یعنی به نشانه ای از نشانه ها حیات این فرزند ثابت شود. من این ها را فکر می کنم به این شکل که بگوییم که از باب مثال هست این مقدار کافی نیست برای دفع مطلب. چون یک بحثی در میان عامه مطرح هست از قدیم الایام. کتب عامه را شما مراجعه کنید به ارث حمل که آیا ارث حمل مجرد اماره بر حیات کافی است یا استحلال باید شود. بعضی ها گفته اند که همین که حیاتش معلوم باشد کافی است استحلال نمی خواهد. آنهایی که قائل به استحلال هستند باز مورد بحث هست که مراد از استحلال چیست. آیا باید صدای بلند باشد یا صدای شیون و گریه باشد یا صدای کم هم کفایت می کند؟ این بحث صراخ و موضوعیت داشتن صراخ از قدیم در کتب عامه مطرح است. در صفحه های بسیار قدیم مطرح است. در این فضا، الا ما آذن بالصراخ گفته می شود از باب مثال فهمیده نمی شود. خصوصیت و موضوعیت برایش فهمیده می شود. بله ممکن است شخصی بگوید که این تعبیرش از باب تقیه بوده است. یعنی به این معنا از باب مثال است ولی حضرت بیان نکرده است آن موضوع واقعی را و مجمل گذاشته است و توریه کرده است به خاطر اینکه جریا علی مذهب العامه و امثال اینها. به خصوص علاء بن فضیل بصری هم هست. و بصره اکثریتشان سنی بودند این تعبیر را شاید امام علیه السلام برای مراعات حال علاء بن فضیل کرده است که در محیط بصره که محیط سنی هستند بتواند این مطلب را مطرح کند. به خصوص با تعبیر من حالا مراجعه نکردم که ببینم آذن بالصراخ هم تعبیر می کند یا صراخ خالی. یک قدری نگاه کردم فتاوای عامه را ولی تعبیرش را نگاه نکردم. آذن بالصراخ ممکن است بگوییم خود آذن، یعنی آذن بالحیات بوسیله فریاد زدن. خود همین هم مشهر به این هست که صراخ موضوعیت ندارد. صراخ از باب مقدمه برای میزان حیات است. اعلام وجود کردن و امثال اینها هست. این تعبیر می خواهم عرض کنم که تعبیری هست که به جهت تقیه یک مقدار تعبیر در لفافه بیان شده است. همان بحث از باب مثال بودن را می پذیریم ولی با ضمیمه کردن این که به دلیل اینکه مراد تقیه باعث شده است که آن را ابهام آمیز تعبیر کند. خب این هم این نکته که می شود این را هم پاسخ داد و مشکل خاصی در این مطلب نیست. و مشکل اصلی ذیل عبارت هست. حالا شیء اکنه البطن الا ما اختلف الیل و النهار دال بر مذهب مشهور است یا بر مخالف مذهب مشهور دلالت می کند. اولا یک نکته ای خدمت شما عرض کنم آن تعبیر الا ما آذن بالصراخ هم حالا هم حالا قبل از آن فردا آن را صحبت می کنیم نمی رسیم. الا ما آذن بالصراخ این استثنا به هر دو جمله بر می خورد به لا یحجب و لا یرث یا به خصوص لا یرث. مرحوم نراقی در مستند اشاره می فرماید که استثنا ولو به عقیده ما ظهور دارد در وجوه به جمیع. ولی اینجا قرینه ای وجود دارد که به هر دو باید آن را بازگرداند. حالا این تعبیر مرحوم نراقی را اینجور من تعبیر می کنم. بنابر صحیح استثنا ظهور در وجوه جمیع ندارد نمی خواهیم بگوییم ظهور دارد در وجوه به جمیع. ذاتا ظهور در رجوع به جمیع ندارد ولی اینجا قرینه ای وجود دارد که آن قرینه ظهور می دهد که استثنا باید به هر دو جمله برگردد و آن این است اگر استثنا به لا یحجب بر نگردد معنایش این است که طفل و قلیل اصلا مادام کونه طفلا حاجب نباشند و این مسلم است که طفل و ولید حاجب، یعنی باید بگذاریم بزرگ بشوند تازه حاجب بشوند. این مسلم است. حاجب شرطش کِبَر نیست و طفل هم می تواند حاجب باشد. پس این خودش قرینه است برای اینکه الا ما آذن بالصراخ هم به لا یحجب بر می گردد و هم به لا یرث. خب حالا ادامه بحث را فردا صحبت می کنیم.

ببینید بحث ادامه بحث در ملاذ الاخیار جلد 15 صفحه 250 ببینید. آقای رهبانی هم در فقه الصادق در این مورد بحثی دارند آن را هم ملاحظه بفرمایید. در نجعه مرحوم صاحب قاموس رجال جلد 10 صفحه 383 هم در مورد این مطلب بحثی دارند آن را هم ملاحظه بفرمایید ببینیم مجموعا چگونه باید مشی کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد